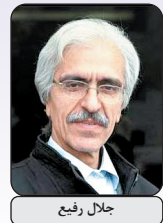




مباحثی در باب مولانا / بخش شانزدهم

حکمت ایمانیان



جلال رفیع

بر روی بسیاری از جوانان و حتی میانسالان و پیران دنیای عصر جدید آشکار است، باز هم بعضی از صاحب نظران متدین و متشعّخ و عالم، چنین داوری می کنند که مثنوی مولوی، کفر گوی و شریعت کوب و واجب الطرد است.

اگر مراد این است که می توان بر سخن مولانا هم انتقاد وارد کرد، مرادی است مقبول و سخنی است معقول. هیچکس را و از جمله مولانا جلال الدین محمد را نباید معصوم پنداشت یا بت خواند یا فراتر از نقادی دانست.

اما این، حکمی است که شامل همگان است. هر کس راه چه بزرگ باشد، حتی در حوزه تخصصی اش نیز می توان عالمانه، نقادی کرد و نقادی غیر از طرد و لعن و ترک است.

شیخ بهایی فقیه است، ولی در همان حال عمق و عظمت حکمت مولوی را تصدیق بلکه تشریح می کند و حکمت مولانا را «حکمت ایمانیان» می داند. حکمتی که در دنیای امروز هم می تواند در حدّ ظرفیت خویش و مخاطب خویش، دل های از دین گریخته را بدین سوی سوق دهد و جلال معنویت قدسی و ملکوتی را به آنان ارمغان کند.

به ویژه، می تواند ظرفیت ترین حکمت ها و معرفت ها را با شیرین ترین تمثیل ها به ما و شما و دیگران بیاموزد. مثنوی و منطق مولانا برای دین در دنیای امروز یک فرصت است، نه یک تهدید (!)، تا گفته شود که دولت حق ندارد در شناساندن دین مولانا دیناری هزینه کند!

این دو بیت از مثنوی آمد به یاد:
«ظاهرت چون گور کافر پر حیل
وز درون، قهر خدا عزوجل»
«از برون طعن زنی بر بایزید
وز درونت ننگ می دارد بیزید!»

و باز هم حتی در آنجا که به زبان عربی می سراید، جلال الدین محمد و مثنوی ماندگار او را به یاد می آورد. گویی همیشه در مقام تعلیم و تربیت و تدریس، آن را در برابر چشم خویش می دیده و با وجود علم به برخی از مخالفت های جدی، همچنان از تصریح و تأکید و تکرار، پروا نداشته است:

«بشنو از نی چون حکایت می کند
وز جدایی ها شکایت می کند»
یا بهائی اِتَّخَذَ قَلْبِي سِوَاهُ
فَهَيَّوْا مَعْبُودَهُ الْاَهْوَاهُ

شیخ بهایی به خود نهیب می زند که ای شیخ، ای بهایی، دلی دیگر بر گزین. این دل که تو داری، معبود و خدایی جز هو و هوش ندارد!

حاجت به توضیح نیست که شیخ بهایی از علمای بزرگ اسلام و از فقهای بزرگ تشیع و از دانشمندان نامدار عصر صفوی است و هیچ ربطی به باب و عبدالبها ندارد (!). گر چه گاهی از ناگاهی شنیده شده است که آیا شیخ بهایی، بهایی بوده است؟! متأسفانه هنوز با وجود آن که قدرت تأثیر گذاری معنوی و مذهبی مولانا جلال الدین محمد مولوی

نفی پیغمبری مولوی و لسی اثبات کتاب داری اش (!)، البته با طرز بیانی که جایگاه والای معنوی وی را نشان داده و در همان حال، به طور ضمنی، انتقادات دیگران را هم پاسخ می دهد:

من نمی گویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب!

مثنوی او چو قرآن مدل

هادی بعضی و بعضی را مضل

برخی از اهل شرع و شریعت که به ملای رومی انتقاد دارند، ممکن است در انتساب این قبیل تعبیرات به شیخ بهایی تردید کنند. اگر تردید را در این موارد بپذیریم، در موارد دیگر چه باید بکنیم که مولوی با زبان ها و بیان های مختلف از سوی همین فقیه تجلیل و تکریم شده است؟ به عنوان مثال شیخ در مثنوی «نان و پنیر» می گوید:

گر تو وصف عقل از من نشنوی

گوش کن ایبات چند از مثنوی

آنگاه متن بیت های مثنوی جلال الدین محمد را عیناً یادآوری می کند. همچنین در مثنوی «نان و حلوا» به گفتار مولانا استناد و استشهاد می جوید:

مولوی معنوی در مثنوی

نکته ای گفته ست هان تا بشنوی

این قبیل استنادها و استشهادها به صورت مکرر در سروده های شیخ بهایی انجام گرفته، به حدی که کاملاً تعلق خاطر شیخ به مولانا را بر آفتاب می افکند.

چنان که در جایی دیگر چنین می سراید:

زین ردا و جبهات ای کج نهاد

چنین به نظر می رسد که هم اقبال لاهوری و هم شیخ بهایی، هر دو در سروده هایشان (به ویژه در سرودن مثنوی) نه فقط از حیث شکل و شمایل و سبک و سیاق بلکه از حیث فکر و ذکر و اندیشه و احساس، به شدت متأثر از جلال الدین محمد مولوی بوده اند.

شاعران و متفکران دیگری نیز بوده اند و هستند که همین تأثیر پذیری را کم و بیش داشته اند و دارند. اگر قول اقبال لاهوری برای متدینین متشعّخ ما حجت نیست، علی القاعده باید قول شیخ بهایی، فقیه روحانی تا حدی حجت باشد. حجت کارشناس و قول کارشناس.

اقبال، جلال و گوته (جلال الدین بلخی و گوته آلمانی) را مقایسه می کند و آن دو را گرچه همطراز نیستند، از جهات و جوانب خاص همطراز می شمارد و می گوید:

شاعری کاو همچو آن عالی جناب

نیست پیغمبر ولی دارد کتاب!

فیلسوف و عارف لاهور از این مقدار نیز فراتر می رود و لابد چون معتقد است که مولانا جلال الدین قونوی، یکی از مفسران قرآن کریم به زبان فارسی و عرفانی بوده است، درباره وی می سراید:

روی خود بنمود پیر حق سرشت

کاو به حرف پهلوی قرآن نوشت

شاید مولانا محمد اقبال، با علم و عمد، شبیه همان شعری را سروده و تکرار کرده است که منسوب به فقیه و عارف و دانشمند بزرگ عصر صفوی یعنی شیخ بهایی است.

